

فصلنامه علمی- پژوهشی علوم اجتماعی، دوره ۱۱، ویژه‌نامه پیشگیری از جرم و حقوق، زمستان ۱۳۹۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۹/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۱۴

صص ۲۰۷ - ۲۲۱

## واکاوی زمینه قانون خواهی در نظام حقوقی - قضایی ایران در آستانه مشروطیت

سید حمید رضا موسوی<sup>۱\*</sup>، دکتر علی اکبر گرجی از ندریانی<sup>۲</sup>

۱- دانش آموخته مقطع کارشناسی ارشد حقوق عمومی، پردیس فارابی، دانشگاه تهران، قم، ایران

۲- دانشیار حقوق عمومی دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

### چکیده

ظلم و بیداد عصر ناصری در کنار بی‌قانونی‌ها و هرج و مرج‌های ناشی از آن، در نهایت منجر به نهضت مشروطه‌خواهی و وقوع انقلاب مشروطه و به تبع آن تصویب قانون اساسی و تشکیل نخستین مجلس قانونگذاری در ایران گردید. اگر چه ظهور قوانین و ایجاد نظام حقوقی جدید در ایران مولود انقلاب مشروطه و تشکیل مجلس قانونگذاری است؛ اما این میل به «قانون» و «قانون خواهی» قاعدتاً بدون یک پشتوانه ذهنی از نیاز به قانون که ریشه در تاریخی هر چند کوتاه مدت داشته است، امکانپذیر نبوده است. با بررسی تاریخی دوره پیش از تصویب نخستین قانون اساسی که عمدتاً در قالب زمامداری ناصرالدین شاه قرار می‌گیرد با این مساله مواجه می‌شویم که پیش از انقلاب مشروطه شاهد یک سری مکتوباتی هستیم که نام قانون را یدک می‌کشند و حاوی دستورات و مقرراتی هستند که امور مملکت می‌بایستی طبق آن رتق و فتق می‌گشته است. با این حال اصلی‌ترین پرسشی که در این میان مطرح می‌شود این است که چرا در آستانه مشروطه، ملت همچنان «قانون» را اصلی‌ترین خواسته خود می‌خوانند؟ قاعدتاً ساده‌ترین پاسخ و البته کامل‌ترین آن، این است که «بی‌قانونی» و استبداد حاکمان، ملت را به ستوه آورد، لذا دشمن اصلی خود را «بی‌قانونی» و ملجاء و گریز را در «قانون» و «قانون خواهی» دیدند. در حقیقت ارتباط بین بی‌ترتیبی امور دولتی و عدم رفاه و آسایش ملت به قدری وضوح داشت که مردم جز از طریق تنظیم امور دولت، خود را رها از بند ظلم و مستقر در رفاه و آسایش نمی‌دیدند. لذا تحدید حکومت از طریق تعیین وظایف و اختیارات آن و همچنین «تعیین ضوابط حاکم بر شهروندان» از طریق مشخص نمودن حوزه آزادی‌ها و حقوق آن‌ها همگی انتظاراتی بود که از یک قانون اساسی می‌رفت که مردم در پی آن بودند.

**واژگان کلیدی:** قانون، هرج و مرج، مشروطیت، استبداد، قانون اساسی، بی‌قانونی

### مقدمه

هر نظام حقوقی یا سیاسی واجد ویژگی‌ها متفاوت و گاهی متعارض با نظام‌های حقوقی و سیاسی دیگر کشورهاست. هر الگو، نظریه یا مفهوم، در بستر شرایط تاریخی و فرهنگی هر کشور یا نظام متناسب با دستگاه فکری آن، ویژگی‌ها و خصیصه‌های متفاوت به خود می‌گیرد. شناخت آن نظریه‌ها و مفاهیم بنیادین به عنوان مفروضات اساسی در تحلیل و تبیین مسایل بسیار اهمیت دارد. آگاهی نسبت به تاریخ اندیشه سیاسی و حقوقی به مفاهیم پایه‌ای و تحول معنایی آن‌ها در بستر تاریخ حقوق به درک صحیح‌تر ما نسبت به نظام حقوقی نوین، کمک شایانی می‌کند.

از منظر تاریخ اندیشه، دگرگونی‌هایی که در دو سده‌ی پس از جنگ‌های ایران و روس تا جنبش مشروطه رخ داد، بی‌شک یکی از مهمترین دوره‌های تاریخی ایران است که در تکوین آگاهی جدید ایرانیان نقش اساسی دارد. جنبش مشروطه خواهی مردم ایران حادثه‌ای بی‌سابقه در تاریخ ایران بود. از این رو کوشش برای تبیین مشروطیت ایران صرف توضیح واقعه‌ای تاریخی نیست؛ بلکه مشروطیت جایگاه بیداری ایرانیان بود و تبیین منطق این بیداری نه تنها پرتوی بر دگرگونی‌های سده‌ای که به استقرار حکومت قانون منجر شد، می‌افکند، بلکه فهم معنای تحولات پس از آن نیز به نوعی وابسته به تلقی ما از مشروطیت است. سرشت ویژه‌ی مشروطیت به عنوان حکومت قانون و مقدمات فکری مشروطه خواهی در ایران - که به طور عمده مبتنی بر اندیشه خودکامه ستیزی و قانون خواهی بود - موجب شد که مشروطیت ایران نتواند نظامی از اندیشه سیاسی بسط دهد. در حالی که با پیروزی جنبش و قرار گرفتن قانون خواهی در کانون مطالبات مشروطه‌خواهان، تدوین نظام حقوقی مورد توجه ویژه‌ای قرار گرفت.

پرداختن به مساله قانون خواهی در آستانه انقلاب مشروطه به مانند بررسی سایر رویدادهای تاریخی نیازمند تحقیق و تفحص در ابعاد مختلف آن دوره تاریخی است. ابعادی که یقیناً قابل بررسی و ارائه در قالب یک پژوهش نبوده و تلاشی گسترده‌تر را می‌طلبد. لیکن تا حدودی می‌توان با بررسی وضعیت سیاسی و اجتماعی آن دوره تاریخی و اقداماتی که از سوی بازیگران عرصه سیاست صورت گرفته است، به واکاوی چرایی ظهور قانون خواهی در آن عصر همت گمارد. جای شگفتی است که این نهضت فکری و روح قانون اساسی خواهی آنچنان سیطره خود را در وجدان ایرانیان گسترده بود که عامی‌ترین طبقات اجتماعی ایرانیان در تلاش برای به ثمر رسیدن آن از طبقه روشنفکر ایران پیشی گرفته بودند. تقی زاده که خود از نمایندگان مجلس اول مشروطه بود، نقل می‌کند: مشدی باقر بقال که سواد خواندن و نوشتن نداشت تمام بندهای قانون اساسی را حفظ بود و آن را به مانند دعای کمیل عزیز می‌داشت و از صمیم جان به قانون اساسی عشق می‌ورزید (تقی زاده، ۱۳۳۸، ص ۵۵). چه بسا اگر امثال مشدی باقر بقال و دیگر افراد عامی در جریان نهضت قانون اساسی خواهی، جانفشانی نمی‌کردند، هرگز این نهضت به سرانجام نمی‌رسید.

اما در این میان نکته اصلی این است که اگر چه ظهور قوانین و تدوین نظام نوین حقوقی در ایران مولود انقلاب مشروطه و تشکیل مجلس قانونگذاری است؛ اما این میل به «قانون» و «قانون خواهی» قاعدتاً بدون یک پشتوانه ذهنی از نیاز به قانون - که ریشه در تاریخی هرچند کوتاه مدت داشته است - امکانپذیر نبوده است. با بررسی تاریخی دوره پیش از تصویب نخستین قانون اساسی که عمدتاً در قالب زمامداری ناصرالدین شاه قرار می‌گیرد با این مساله مواجه می‌شویم که پیش از انقلاب مشروطه شاهد یک سری مکتوباتی هستیم که نام قانون را یدک می‌کشند و حاوی دستورات و مقرراتی هستند که امور مملکت می‌بایستی طبق آن رتق و فتق می‌گشته است. نکته قابل توجه در آن جایی است که این مقررات به یکی دو مورد ختم نمی‌شود. هر چند این مقررات یک سیستم جامع که بایستی تمام امور مملکت در آن گرد آمده باشد، نبوده است؛ با این حال اصلی‌ترین پرسشی که در این میان مطرح می‌شود این است که "چرا در آستانه مشروطه، ملت همچنان «قانون» را اصلی‌ترین خواسته خود می‌خوانند؟" قاعدتاً ساده‌ترین پاسخ و البته کامل‌ترین آن، این است که «بی قانونی» ملت را به ستوه آورد، لذا دشمن اصلی خود را «بی قانونی» و ملجاء و گریز را در «قانون» و «قانون خواهی» دیدند. از این رو در این مقاله به بررسی عواملی که تحت عنوان کلی بی قانونی، منجر به تمسک ملت به قانون گشت، خواهیم پرداخت.

از این رو در گفتار اول، به موضوع استبداد و قانون خواهی مردم به منظور فرار از این استبداد می پردازیم. در مبحث نخست این فصل، هرج و مرج و عدم اداره صحیح امور عمومی مورد بررسی قرار می گیرد و در مبحث دوم، به بررسی روابط ایرانیان با سایر کشورها خواهیم پرداخت. در گفتار دوم تشکیلات و نظام قضایی ایران در آستانه انقلاب مشروطه را مورد مطالعه قرار می دهیم که بدون شک در ایجاد قانون خواهی ملت ایران نقش به سزائی داشته است.

### ۱. استبداد و قانون خواهی

#### ۱-۱. هرج و مرج زمینه ساز قانون خواهی ملت ایران

حکومت پیش از مشروطه در غالب حکومتی استبدادی چهره می نمود. حکومت استبدادی در اساس به معنای حکومت بی قانونی است، نمی توان در آن از حاکمیت قانون دم زد. نه اینکه در این ساختار هیچ نوع مقرراتی به عنوان قانون وجود نداشته باشد اما به اصطلاح ساختار قانونی در این حکومت یکسره وابسته و تابع اراده خودکامانه فرمانروا بوده و حکم سرور مستبد به معنای قانون است. در عین حال او می تواند از اجرای هر قانونی نیز جلوگیری کند. اصولا انقلاباتی که در تاریخ ایران صورت گرفته است، بر ضد فرد حاکم و دربار حکومتی بوده است. حکامی که به غیر از امیالی و اراده خود پایبند هیچ قانونی نبودند. باید توجه داشت که در ایران برخلاف جاهای دیگر، دولت که در راس آن حاکم مستبد قرار داشت، نماینده هیچ طبقه اجتماعی نبود، بلکه دولت با قدرت بی نهایت خود توانسته بود، مافوق تمامی طبقات اجتماعی، بر آن ها تسلط یافته و آن ها را تابع قدرت خود گرداند. (کاتوزیان، ۱۳۷۲، ص ۸) از سوی دیگر مشروعبیت دولت به میزان قدرت آن وابسته بود. بنابراین سیستمی که بتوان از طریق آن تصمیمات دولت و شخص حاکم مستبد را مورد بررسی و پیش بینی قرار داد، وجود نداشت. چرا که همه چیز وابسته به امر ملوکانه و خواست او بود. در حکومت استبدادی «قانون عبارت از رای دولت [حاکم مستبد] است که می تواند هر لحظه تغییر کند. معنای دقیقی استبداد همین است. استبداد، نه متکی به طبقات است و نه محدود به قانون» (کاتوزیان، ۱۳۷۲، ص ۸) «استبداد یعنی خودرایی و متضمن نظامی است که در آن - در تحلیل نهایی، فردی که در راس آن قرار دارد - در مقابل ملت هیچگونه تعهد و مسئولیتی ندارد یعنی حکومتی که اساس حکومت بر بی قانونی است» (کاتوزیان، ۱۳۷۲، ص ۸) و این نشان دهنده ماهیت نظام سیاسی در ایران بوده است. از آنجا که قدرت در انحصار دولت بود، دولت خود را صاحب تمامی حقوق می دانسته، از این رو ملت چون هیچگاه حقی برای خود متصور نبود، وظیفه ای نیز در برابر دولت برای خود قائل نبود. بنابراین ملت همواره خود را بیگانه از دولت می دانست و از هر فرصتی برای ضربه زدن به دستگاه حکومتی استفاده می کرد (کاتوزیان، ۱۳۷۲، ص ۸) شخص حاکم نیز به عنوان عامل تمامی بدبختی ها همواره در ذهن مردم، مسئول تمامی ناکارآمدی ها بود. بنابراین با ایجاد انقلاب، تمامی جامعه ایران بر علیه فرد حاکم و دربار او قد علام کرده، در جهت سرنگونی او می کوشیدند. اما با وجود نفی حاکم مستبد، اساس نظام استبدادی در ایران همواره باقی می ماند و به حیات خود ادامه می داد. چون اصولا با نفی شخص حاکم مستبد، تنها شخصی اول تغییر می کرد اما نه نظام بدیلی برای این نظام استبدادی قابل تصور بود و نه نهادی برای تحقق خواسته های مردم. این امر خود نشان دهنده اهمیت نهضت قانون خواهی در جریان مشروطیت است. بدین معنا که مردم دریافته بودند که علاج کار، براندازی حاکم مستبد نیست بلکه نفی نظام استبدادی است. در جریان نهضت قانون خواهی برای نخستین بار این حرکت اعتراضی نه تنها بر ضد یک رژیم خودکامه مشخص، بلکه مشخصا بر علیه اندیشه حامی استبداد بود. (مهدوی، ۱۳۸۶، ص ۵۱) برای اولین بار، شعاع دید رهبران نهضت فراتر از تغییر حاکم مستبد رفت. برای اولین بار در طول تاریخ ایران، این اصل که چگونه باید حکومت کرد؟ جانشین این امر شد که چه کسی باید حکومت کند؟ (مهدوی، ۱۳۸۶، ص ۵۱) سید محمد طباطبایی، مدت ها قبل از انقلاب مشروطه، در برابر خواست شاگردان خود که خواهان آن بودند که صدر اعظم مستبد تغییر کند، می گوید: «عزل صدراعظم چه فایده دارد؟! تا دولت ایران مشروطه نشود قانون اساسی حاکم نگردد و این استبداد برداشته نشود، هرگز متوقع اصلاح و منتظر انتظام نباید بود» (کرمانی ناظم الاسلام، ۱۳۶۲، ص ۲۴۴) علاوه بر مساله استبداد، آن چه زمینه ساز بروز اعتراضات منتهی به نهضت قانون خواهی شد همانا بحران

اقتصادی، هرج و مرج داخلی بود در این دوران، شکست برنامه‌های اقتصادی حکومت و بحران مالی عامل تسریع کننده اعتراضات بود، دولت به خاطر خالی بودن خزانه حکومتی، ناچار دست به استقراض از دول خارجی می‌زد اما همین امر خود به آتش مخالفت‌ها افزود به نظر آدمیت استقراض‌های دولت، دو تاثیر مختلف در ایران بجا گذاشت: «یکی اینکه چون این وام‌ها صرف کار اقتصادی مفیدی نگردید، به حدت بحران مالی افزود. همچنین قرض‌های خارجی به عنوان یکی از مظاهر سیاست استعماری، افکار عام را تکان داد.» (آدمیت، ۱۳۵۵، ص ۱۴۳) در زمان مشروطیت، دولت ایران سه میلیون لیره به دولت روسیه و هشتصد هزار لیره به دولت انگلیس و یک میلیون لیره به توانگران داخلی بدهکار بود. و نه تنها اقساط بدهی به دول بیگانه عقب افتاده بود بلکه پرداخت هزینه‌های روزمره حکومتی به سختی صورت می‌گرفت. این عاملی بود که فشار مضاعفی بر روی زندگی روزمره مردم ایجاد می‌نمود. «نان همیشه کمیاب و جلوی نانوائی‌ها پر از انبوه زن و مردی بود که فریاد و هیاهوی آنان از دور شنیده می‌شد» (کسروی، ۱۳۶۹، ص ۱۴۳) این مشکلات اقتصادی همراه بود با سوء تدبیر و فساد گسترده ناشی از استبداد نظام سیاسی در ایران «در کدامین شهر از شهرهای این مملکت وسیع، بیمارخانه بنا نهاده‌اید؟ و یا مسکن ایتم ساخته؟ و برای تربیت اطفال بی کس ملت دارالصنایعی پرداخته‌اید؟ و در کدامین قضیه از قضبات وطن برای تسهیل نقلیات، راه‌های شوسته درست کرده‌اید؟ سالیانه چندین هزار رعیت ایران، ترک دار و دیار خود گفته، به خاک عثمانی و روس رفته و در آن ممالک غریب به ذلت و خواری روزگار به سر می‌برند. در کدامین مملکت دیده می‌شود که داروغه، شهر را به اجاره بدهد؟ وانگهی به ارادل ... قسمت قلیلی از ممالک ایران را دیدم، دل خون شد. همه‌جا پریشان، ملت پریشان، تجارت پریشان، عقاید پریشان. خدا را، این چه پریشانی است؟!» (مراغه‌ای، ۱۳۶۴، ص ۶۶) پریشانی اوضاع در ایران در آن حدی بود، که با یک بیماری هزاران نفر در کوتاه‌ترین زمان جان می‌باختند «در هر صد فرسنگ و برای پانصد هزار تن به سختی یک پزشک پیدا می‌شود. در سال کسان بسیاری بخاطر خالی نشدن به وقت روده، بیمار می‌شوند و می‌میرند» (طالبوف، ۱۳۲۴ق، ص ۶۶) علاوه بر این، ظلم حکام ایالات که خود را در ایالت تحت فرمانروایی حاکم مطلق می‌دانستند، مردم را بیش از پیش به ستوه آورده بود. چنان‌که ناظم السلام در باب شدت ظلم آصف الدوله در زمان حکمرانی در کرمان نقل می‌کند: «در چند سال قبل در کرمان یک نفر رفت نزد آصف الدوله و عرض کرد: آقای حاکم هیچ‌وقت در کرمان قیمت ماست از یک من پنج شاهی بیشتر نبوده. در حکومت شما قیمت یلک چارک که ربع یک من است به پنج شاهی رسیده. آصف الدوله فوراً میرغضب خواست و حکم داد سر بیچاره عرض را بردند که چرا فضولی کرده است و در امر تسعیر که شان حاکم است چون و چرا کرده است.» (کرمانی ناظم الاسلام، ۱۳۶۲، ص ۲۶۱) «طفل چهارده‌ساله‌ای به نانوائی مراجعه می‌کند و در میان جمعیت مردم، به نانوا می‌گوید: دیشب نان به ما نرسید، من و مادرم بی‌شام خوابیدیم، یک عدد نان زودتر به من بده، مامور حاکم که شاهد این واقعه بود، او را به جرم توهین به حکومت به دارالحکومه می‌برد، شاهزاده حکمران با خشم بسیار دستور می‌دهد سر طفلی را بریده و نعش آن نوجوان را در میدان شهر برای درس عبارت مردم، بیاندازند» (کرمانی ناظم الاسلام، ۱۳۶۲، ص ۲۶۲) در حالی که برای یک قطعه نان سر طفلی بریده می‌شود، شعاع‌السلطنه که حاکم فارس بود، عادت داشت هر روز یک رنگ لباس بپوشد و متناسب با رنگ لباس حضرت والا می‌بایست یک کالسکه شش اسبه همرنگ لباس ایشان آماده می‌شد. روزی که رنگ لباس حضرت و الا سفید بود، کالسکه با شش اسب آن می‌بایست سفید رنگ می‌بود. . . . (کرمانی ناظم الاسلام، ۱۳۶۲، ص ۳۰۵) با وجود سوءتدبیر حکومت استبدادی در ایران، از نیمه دوم سلطنت ناصرالدین شاه به بعد ارتش ایران به آنچنان وضعی دچار شده بود که «یگانه نشانه وجود ارتش در ایران، صدای طبل و شیپور بود و یگانه مشق سربازان بی جیره و مواجب، در یوزگی از خانه‌ها» (مجدالملک میرزا محمد خان، ۱۳۵۸، ص ۵) به گواهی مجد الملک، سربازان ارتش ایران از فرط بی‌چیزی دست به در یوزگی به سوی مردم دراز می‌کردند و اگر شفقت مردم شامل حال آنان نمی‌شد، بیم آن می‌رفت که از گرسنگی از پا درآیند. (مجدالملک میرزا محمد خان، ۱۳۵۸، ص ۵) سوءمدیریت به حدی بود که کارگزاران حکومتی به گفته مجدالملک همچون

«مریض‌های بی بضاعت، که مرگ را برای راحتی روح خود از وسایل حسنه می‌دانند، دست به دعا برداشته و مرگ خود را طلب می‌کنند» (مجدالملک میرزا محمد خان، ۱۳۵۸، ص ۵۱)

بخاطر استبداد حاکم، همراه با ترویج جهل و خرافات، برای سالیان دراز ایرانیان برای تولید محصولات بسیار کوچک همچنان به دول خارجه محتاج بودند. حتی تلاش‌های امین الدوله و افرادی همچون صنایع‌الدوله برای احداث صنایع در ایران به جایی نرسید (مهدوی، ۱۳۸۶، ص ۵۵). میزان سوءاستفاده از قدرت به آن حد رسیده بود که عملاً صدرالاعظم وقت، امتیاز آب مصرفی مردم را با گرفتن مبلغی به عنوان رشوه به اشراف دربار واگذار می‌کرد ناظم الاسلام در این باب حکایت می‌کند: «امتیاز آب را داده است به یک نفر او هم جمعی از اراذل و اوباش را با خود هم دست کرده... در هر فصل و هر روزی به یک اسم مطالبه مالیات از مردم می‌کند... اگر کسی بخواهد دو کلمه حرفی بزند، می‌گویند: حضرت والا نایب‌السلطنه، حضرت والا شعاع‌السلطنه، حضرت والا عین‌الدوله، حضرت والا، حضرت بالا، حضرت اشرف، حضرت اقدس، در این امر دخالت دارند» (کرمانی ناظم الاسلام، ۱۳۶۲، ص ۲۵۴). با وجود ظلم و ستم حاکم و سوءمدیریت حکومت، نظام سیاسی حاضر نبود کوچک‌ترین اعتراضی را تحمل کند و با قدرت در برابر هرگونه انتقاد به شدت مقابله می‌کرد (مهدوی، ۱۳۸۶، ص ۵۶). مثلاً هنگامی که ناصرالدین شاه، باخبر شد که جمعی در محله سنگلج در یک خانه‌ای اجتماع کرده و برای اصلاح امر مذاکره می‌کنند دستور به بازداشت آن‌ها داد. به دستور او، چاهی در اندورن حفر کردند، افراد را در آن چاه انداختند و خود ناصرالدین شاه، شخصاً با تفنگ خود آن‌ها را به - قتل رساند (کرمانی ناظم الاسلام، ۱۳۶۲، ص ۲۵۲). حکومت برای جلوگیری از هرگونه تحریک سیاسی علیه خود، اقدامات سختگیرانه‌ای را مورد اجرا گذاشت؛ از جمله آنکه به دستور حکومت - در زمان ناصرالدین شاه - تمامی قهوه‌خانه‌های شهر که از کانونهای تجمع مردم بودند یکسره بسته شدند. بر تعداد ماموران مخفی بیش از پیش افزودند (آدمیت، ۱۳۵۵، ص ۲۲). با این وجود اعتراضات مردمی در حال گسترش در سطح جامعه بود. چنان‌که بقال ساده‌ای نزدیک حرم خانه شاه، دل به دریا زد و هجونا‌مهای علیه پادشاه در دکان خود چسباند. مردی مسگر در مجلس فواید عامه بی‌باکانه علیه دولت سخن می‌راند (آدمیت، ۱۳۵۵، ص ۲۲). با گسترش اعتراضات در بستر جامعه، شبنامه‌ها در مخالفت با حکومت بیش از گذشته منتشر می‌شد. شدت اعتراضات در سطح جامعه به شکلی بود که اعتراض مردم به حکومت استبدادی در نحوه رفتار آن‌ها هم تجلی پیدا کرده بود؛ به شکلی که به پیش نماز دولتی که در مدرسه سپهسالار نماز برپا می‌کرد، حتی بقدر سی تن هم به وی اقتدا نمی‌کردند (آدمیت، ۱۳۵۵، ص ۲۲).

در حقیقت دوره ناصری، خصوصاً یکی دو دهه نخست آن را باید روزگار پرسش از علل نابسامانی و عقب‌ماندگی کشور قلمداد کرد. اگرچه این پرسش قدمتی دورتر دارد و به زمان جنگ‌های ایران و روس و شاید پیش‌تر باز می‌گردد، ولی مساله مورد اشاره در آن زمان در مرحله جنینی بود و هنوز چندان که باید سر و شکل روشنی پیدا نکرده بود. دوره ناصرالدین شاه قاجار بود که پرسش از اوضاع زمانه در سطح نسبتاً وسیعی از مردم گسترش یافت. این پرسش در حوزه سیاست به پرسش از حکومت موجود در ایران و راه‌های اصلاح آن مبدل شد (اکبری، ۱۳۸۴، ص ۱۵۸) تا جایی که به گواهی تاریخ امیرکبیر، «خیال کنستتپوسیون را در ذهن خود می‌پروراند» (نورائی، ۱۳۵۲، ص ۷) و ناصرالدین شاه که از اوضاع نابسامان داخلی آگاه بود و سفرهای خارجی وی نیز این آگاهی را فزونی بخشیده بود در میانه حکومت طولانی خود و به تقلید از ممالک فرنگ، مجلسی به نام «مجلس دربار اعظم» یا «دارالشورای کبرای دولتی» با عضویت صدراعظم و وزیران و شاهزادگان بزرگ و چند تن از رجال و اعیان تشکیل داد تا در باب اجرای اموری که دستور آن از طرف شخص شاه صادر می‌شد مشورت کنند (شمیم، ۱۳۷۴، ص ۱۹۰). با این حال این «مجلس دارالشورای کبری یا مجلس شورای وزرا و یا مجلس دربار اعظم یک مجلس دولتی و تشریفاتی بود. اسم داشت ولیکن به هیچ‌وجه معنی نداشت. فقط ولات و وزرای معزول برای این که از حکم نیفتند و فراموش نشوند حتی گاهی هم با تشبثات و پول دادن به شاه به عضویت این مجلس انتخاب می‌شدند. در حقیقت مجلس ملاقاتی و کارگذاری برای یکدیگر بوده، اعضای آن هفته‌ای دو بار به این مجلس آمده پس از خوردن نهار و نوشیدن چای و کشیدن قلیان به خانه‌های خود برمی‌گشتند و برای وقت‌گذرانی رجال بی‌مصرف ایران

مجلس خوبی بود» (امداد، مهدی؛ ۱۳۴۷؛ ص ۲۳۵). ملک آرا، یکی از همراهان ناصرالدین شاه در سفر به اروپا، درباره مجلس دربار اعظم از زبان شاه چنین بیان کرده: «در این سفر ملاحظه کردیم که تمام نظم و ترقی اروپا به جهت این است که قانون دارند ما هم عزم خود را جزم نموده‌ایم که در ایران قانونی ایجاد نموده و از روی قانون رفتار نماییم... شما بنشینید و قانون بنویسید و در این خصوص آن قدر تاکید و اصرار کردند و مبالغه نمودند که از حد حصر گذشت. هیچ‌یک از ما که چیزی می‌فهمیدیم نتوانستیم عرض کنیم که بند اول قانون سلب امتیاز و خودسری از شخص همایون است و شما هرگز تمکین نخواهید فرمود. لاعلاج همه بلی بلی گفتیم و حکم شد در مجلس دربار مجمع شده مذاکره نماییم» (امداد، ۱۳۴۷ ص ۱۷۵). با این حال در اداره امور مملکت به هیچ وجه از حاکمیت قانون خبری نبود؛ هیچ قاعده و قانون مستحکمی وجود نداشت که از آن فائده‌ای حاصل گردد «و به همین جهت استقراری که مثل سایر دول موجب تأمین عامه در داخل و اطمینان خارجه گردد، در احکام و اقوال اولیای دولت» یافت نمی‌شد (زرگری نژاد، ۱۳۹۰، ص ۲۵۵). عدم قطعیت و عدم استمرار قواعد از جمله دلایلی بودند که بی‌نظمی و پیش‌بینی ناپذیری عملکرد شاه و دربارانش را سبب می‌شدند؛ چرا که از یک سو به جهت عدم استقرار قواعد و نیز به سبب استبداد اقوال دولت، احکام ناسخ و منسوخ صادر می‌شد (زرگری نژاد، ۱۳۹۰، ص ۳۲۵) و امور هیچگاه انتظام نمی‌یافت. برای مثال تعداد وزرا مدام در حال تغییر بود، چنان‌که در سال ۱۲۸۳ هفت وزیر و در سال ۱۲۸۹ نه وزیر در دربار اعظم عضویت داشتند و امور کشوری و لشکری را بدون داشتن مسئولیت در برابر صدراعظم، به دستور شاه حل و فصل می‌کردند که البته هیچگاه مصوبات این مجلس به مرحله اجرا در نمی‌آمد. شاه نیز به دلخواه در ساختار دارالشورا و تکالیف آن تغییراتی ایجاد می‌کرد (زرگری نژاد، ۱۳۹۰، ص ۱۱۷). به طوری که تا سال ۱۲۸۹ ق/ ۱۸۷۲ در زمان صدارت میرزا حسین خان قزوینی مشیرالدوله تعداد وزارتخانه‌ها به ۹ رسید که عبارت بودند از: داخله، خارجه، عدلیه، مالیه، جنگ، علوم، فواید عامه، تجارت و زراعت و وزارت دربار (امداد، ۱۳۴۷ ص ۹۱) اما دوباره در سال ۱۲۹۱ تعداد وزارتخانه‌ها به ۶ وزارتخانه تنزل یافت. این هرج و مرج گسترده عرصه را نه تنها بر مردم تنگ نموده بلکه اداره امور را نیز از کف اختیار دولتمردان خارج می‌ساخت لذا سه سال پس از آن تاریخ یعنی در سال ۱۲۹۴ حاجی میرزا حسین خان سپهسالار اعظم به اشاره ناصرالدین شاه مقرراتی مربوط به صدور تکالیف و وظایف و اختیارات وزیران و عمال عالی‌رتبه دولت و سران سپاه و فرماندهان واحدهای ارتش در پایتخت و شهرستان تدوین نمود و شاه آن را امضا و دستور اجرای آن مقررات را تحت عنوان «قانون» صادر کرد. در این طرح تا حدی از تمرکز امور در پایتخت و حوزه صدارت اعظمی کاسته شده و اختیارات بیشتر به وزرا اعطا گردید (شمیم، ۱۳۷۴ ص ۱۹۱). ناصرالدین شاه نیز پس از بازگشت از سفر دوم فرنگ و به منظور تنظیم امور «... در سال ۱۲۹۸ ق، دست خطی<sup>۱</sup> صادر کرد و بخشی از اختیارات خود را به هیات دولت داد و در ترکیب شورای دولتی نیز تغییراتی ایجاد کرد. در همین دست خط

۱. دست خط و فرمان شاه که در سال ۱۲۹۸ هجری صادر شده از این قرار است:

«چون اعظم و مهم امور دولت نظم مملکت و سرحد و آسودگی رعایا و رفع ظلم و ستم شریکی در میان آن‌ها و انتظام مهم قشون و قورخانه و مهمات عسکریه و سایر شعب و ادارات است و ایجاد انتظام این مهم در خارج و تشکیل قوانین و تدابیرت لازمه آن منوط به اجرای سریعه نافذ احکام مفیده و تشبثات صحیحه دولت است و آن اجرای احکام و استحکام مبانی افکار صایبه هم منوط به وجود وزراء و نوکرهای صاحب تجربه دولتخواه عاقل کامل با غیرت است لهذا به موجب این دست خط که خودمان می‌نویسیم اختیار و اقتدار کامل می‌دهیم به وزرای منتخبین حالیه دولت که در مجلس دربار اعظم حکم به جلوس فرموده ایم که از این تاریخ به بعد در هر قسم از امور دولت از جزئی و کلی مختار و مجاز و قادر خواهند بود که قرارهائیکه متضمن خیر و صلاح دولت و ملت باشد بگذارند و آنچه را که آن‌ها صلاح دانسته و به عرض برسانند قبول فرموده و رد نخواهیم کرد و نفاذ امر و قدرت سلطنت را به هیئت این مجلس اعطا می‌فرماییم که انشاءالله تعالی آن چه منظورات و مقصودات دولت در ترقی امور ملک و ملت متصور است و در اجرای احکام به عرصه ظهور و بروز آورده خاطر ما را از حسن خدمات و خیر اندیشی‌های خودشان خرسند و سرور نمایند و حسن ظن و التفات ما را نسبت به خودشان روز به روز زیادتیر کرده اعمال نیک خود را بر همه ظاهر نمایند تحیرا «۹۸».

به نقل از منتظم ناصری، جلد سوم، تاریخ قاجاریه در کتاب ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۱۹۱.

شاه خود را «محور» همه امور و «مهم» کشور دانسته و با آن که مجلس دربار اعظم را مرجع همه کارها معرفی می‌کند و مصوبات آن را قبول کرده است، اما یک سال بعد، تعداد وزارتخانه‌ها را به سیزده و اعضای شورا را به بیست و سه نفر که اکثراً شاهزادگان قاجار بودند، تغییر داد» (زرگری نژاد، ۱۳۹۰؛ ص ۱۱۷).

با این اوصاف می‌توان پی برد که نبود استقرار و استمرار قانون از ویژگی‌هایی بود که نبود آن مردم را به ستوه آورده بود. لذا در پی آن رفتند که شرایطی به وجود آورند تا احکام دولتی مطلقاً بعد از امضاء پادشاه از جرح و تعدیل و تغییر و تبدیل مصون مانده و به هیچ وجه تغییر نیابد، و همه این‌ها را در آئینه قانون می‌دیدند. لذا مردم دریافتند که «نظم ایران را از هیچ جا نمی‌توان ابتدا کرد مگر از نظم دستگاه دیوان» (ملکم خان، ۱۳۸۱، ص ۱۵۵).

در حقیقت ارتباط بین بی‌ترتیبی امور دولتی و عدم رفاه و آسایش ملت به قدری وضوح داشت که مردم جز از طریق تنظیم امور دولت، خود را رها از بند ظلم و مستقر در رفاه و آسایش نمی‌دیدند. لذا تحدید حکومت از طریق تعیین وظایف و اختیارات آن و همچنین «تعیین ضوابط حاکم بر شهروندان» از طریق مشخص نمودن حوزه آزادی‌ها و حقوق آن‌ها همگی انتظاراتی بود که از یک قانون اساسی می‌رفت. طالبوف تبریزی در این خصوص می‌آورد: «قانون اساسی عبارت از آن قانون است که در او حق پادشاه و تبعه واضح و معین شده باشد. وضع قوانین و اجرای او به حکم قانون اساسی در یک دستگاه است که در آنجا پادشاه و تبعه مشترکاً و متحداً کار می‌کنند و اسم آن دستگاه را به اسامی مختلفه ولی عموماً پارلمنت گذاشته‌اند» (طالبوف، ۱۳۲۴ ق، ص ۳۹). میرزا یوسف خان مستشارالدوله نیز در «یک کلمه» خود مدعی مدت‌ها تلاش برای یافتن «علت آسایش ملل کشورهای چون فرانسه و انگلیس» بود، در نهایت «انتظامی را که موجب این آسایش و راحت» شده بود، در یک کلمه قانون یافت. قانون از نظر او منشأ تمام ترقی‌ها و خوبی‌های فرنگستان بود (مستشارالدوله، ۱۳۸۶، ص ۲۰). ملکم نیز هنگامی که در دفتر قانون خود در ادامه توضیح ایده سلطنت مطلقه منظمه‌اش قلم می‌زد، یکی از نتایج حاصل از ترتیب دو دستگاه جعل و وضع قانون را «آسایش عامه رعیت ایران» (ملکم خان، ۱۳۸۹، ص ۱۲۷) دانست. او همچنین در «کلمات متخیله» خود هنگامی که چند سطری راجع به ظلم و ظالم و مظلوم نگاشت، آن هم در روزگاری که مردم از بیم ظلم پادشاه وقت، راه غربت می‌گرفتند؛ بیان نمود که «مردم برای آسایش و حسن احوال و اوضاع خود» (ملکم خان، ۱۳۸۹، ص ۱۸۰) به وضع قانون می‌پردازند.

با وجود چنین شرایط متصلبی در آن دوران، بسیاری از متفکرین قوم و خود مردم به قانون به منزله یک قاعده اجتماعی می‌نگریستند که باید به تصویب مرجعی قانونگذار برسد. (بخشی زاده، ۱۳۹۳، ص ۸) از این منظر قانون محصول تصمیم تمام ملت درباره تمام ملت می‌گشت. این قانون برآمده از تصمیم و اتفاق جامعه بود که همه را متعهد و در عین حال منتفع می‌ساخت. پس اراده عمومی، به مبنای توجیه‌کننده و اعتبار بخش قانون تبدیل می‌شد (روسو، ژان ژاک، ۱۳۸۰، ص ۱۴۰). در همین مرتبه بود که اراده عمومی پیوند با مفهوم بنیادین دیگری به نام «نماینده‌گی» می‌یافت. متفکران متقدم هر دو مفهوم اراده عمومی مردم و وجود نمایندگان ایشان را برای وضع یک قانون ضروری می‌دیدند و به بیانی دیگر آنان دموکراسی، یعنی نه تنها قانونی بودن حکومت بلکه حکومت از طریق نمایندگان مردم را خواستار بودند. (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ص ۱۹۶ بخشی زاده، ۱۳۹۳، ص ۷)

## ۱-۲. ارتباط با کشورهای دیگر، سرآغاز قانون خواهی

تحولات ایران را در این دوره تاریخی، باید در سطح تحولات مربوط به آسیا و جهان بررسی کنیم. باید توجه داشت که همزمان با حرکت قانون خواهی در ایران، در روسیه تزاری در سال ۱۹۰۵ م، اولین انقلاب ضد استبدادی در آسیا رخ داد. اندکی قبل از آن ارتش ژاپن در سال ۱۹۰۴ توانست روسیه را شکست دهد و این امر از سویی هیجان حماسی ایرانیان را سبب شد و از سوی دیگر، حس آن وهن بزرگ ناشی از شکست حقارت آمیز از روسیه را در میان ایرانیان زنده کرد (مهدوی، ۱۳۸۶، ص ۵۸). همزمان مردم ایران از تحولات چشمگیری که در ژاپن در حال انجام بود، آگاه بودند. مردم می‌دانستند که اصلاحات در ژاپن و انقلاب میجی همزمان بود با دوران اصلاحات امیرکبیر. حال ایران در مانده‌تر از سابق و ژاپن سربلند از زورآزمایی با

روسیه. ملت ژاپن توانستند آرمان‌های قانون‌خواهی خود را با کم‌ترین هزینه و در فضای کاملاً آرام بدست آورند. اصولاً این نهضت در ژاپن، نوعی اصلاح‌طلبی از بطن خود حکومت بود. دولتمردان آن دیار به ضرورت یک تغییر بنیادین، در اساس سیستم حکومت خود پی برده بودند و با تفکیک قوا، اصول حکومت قانون را اجرا کردند. قابل توجه است که در ژاپن، از زمان شروع نهضت قانون‌خواهی توسط حکومت، تا تصویب قانون اساسی، یازده سال بیشتر طول نکشید و نهایتاً در سال ۱۸۸۹ امپراتور اطلاع طلب ژاپن، قانون اساسی این کشور را تصویب کرد (مهدوی، ۱۳۸۶، ص ۵۸). در این زمان کتاب‌های مختلفی در ایران منتشر می‌شد که در آن‌ها موفقیت ژاپنی‌ها در راه نوسازی و نحوه صنعتی شدن ژاپن مورد بررسی قرار می‌گرفت (حایری، ۱۳۶۴، ص ۲۴). روشنفکران نیز به اهمیت تحولات در ژاپن علاقه‌مند بودند. در این میان طالبوف، سخت تحت تاثیر روند صنعتی شدن ژاپن قرار گرفت؛ او نه تنها در کتاب‌های خود اقدامات دولتمردان ژاپنی را مورد ستایش قرار داد، بلکه بر خود فرض داشت که با ترجمه قانون اساسی ژاپن آن را در آخر کتاب معروف خود، به نام مسائل الحیات بیاورد؛ تا ایرانیان را با روح قانون‌خواهی، و عوامل توسعه در ژاپن آشنا کند (مهدوی، ۱۳۸۶، ص ۵۹). همچنین قبل از ایران، در مصر جنبش‌های مشروطه‌خواهی در حال فعالیت بودند. در این دوران، ایرانیان زیادی در مصر زندگی می‌کردند و از نزدیک شاهد این تحولات خصوصاً در باب تدوین قانون اساسی در مصر بودند. تنی چند از روشنفکرانی که در قاهره اقامت داشتند به چاپ روزنامه‌های فارسی مانند حکمت، ثریا، و پرورش پرداختند. این نشریات به شدت مورد توجه اهل خرد در ایران واقع شد و آنان را با تحولات مربوط به قانون‌گرایی آشنا کرد، تاثیر این نشریات تا آن حد بود که حکومت استبدادی قاجار از ورود و توزیع آن‌ها جلوگیری می‌کرد (مهدوی، ۱۳۸۶، ص ۵۸). در آن سوی ایران، در هندوستان در سال ۱۸۶۱م، قانون شورای هندوستان تدوین شد و و نیز در سال ۱۸۸۵ کنگره ملی هند بنیان نهاد شد (مهدوی، ۱۳۸۶، ص ۵۸) ایرانیان با توجه به فضای سیاسی در هند خصوصاً در کلکته، ارتباط زیادی با هندوستان داشتند و با تحولات سیاسی در آنجا کاملاً آشنا بودند. در این دوران یکی از روزنامه‌های موثر در جریان مشروطه به نام حبل‌المتین در کلکته منتشر و به ایران ارسال می‌گردید (مهدوی، ۱۳۸۶، ص ۵۷).

در حقیقت مواجهه با تمدن غرب و ارتباط با سایر کشورها مخصوصاً کشورهای همسایه در قرن نوزدهم که در نتیجه عواملی چون چالش‌های سیاسی و نزاع‌های نظامی، به مانند جنگ‌های نسبتاً طولانی با روسیه و کشمکش دراز دامن سیاسی، نظامی بین ایران و انگلستان بر سر مساله هرات، اعزام محصلین برای تحصیل در علوم و فنون به خارج از کشور، اطلاع یافتن از تحولات دولت عثمانی و ... صورت گرفت، در مراحل پس از احساس نیاز به اصلاحات نظامی، منجر به آشنایی با نظام‌های سیاسی جوامع غربی گردید. آشنایی با نظام‌های حکومتی آن‌ها بود که توجه متفکران را برای پاسخ راز برتری تمدن غرب، از مسائلی همچون اختراعات صنایع فرنگ، ایجاد راه‌آهن و ... به یک کلمه قانون رساند که به تعبیر میرزا یوسف خان مستشارالدوله «بنیان و اصول نظم فرنگستان» و «دلیل تمام خوبی‌ها و ترقی‌های آنجا» بود (بخشی زاده، ۱۳۹۱، ص ۵۱). در حقیقت، دریافت آنچه که نظام حکومتی موجود در غرب را مستعد پذیرش و رشد تحولات مثبت می‌کرد، یعنی وجود و استقرار قانون، معایب و نارسایی‌های ساخت نظام حاکم را آشکار کرد و گونه‌ای خودفهمی را سبب گردید و تصویری اعجاب برانگیز از مدنیت غربی که آمیزه‌ای از حیرت و حسرت را منعکس می‌نمود، تبدیل به «یک تکاپو برای دریافت علل و عوامل مدنیت غرب» (اکبری، محمدعلی، ۱۳۸۴، ص ۱۳۸) بنقل از بخشی زاده، ۱۳۹۱) گردید. تولد مفهوم قانون در ایران را باید حاصل چنین تعاملاتی دانست؛ تعاملاتی که همه تحولات را سر بسته به رشته قانون معرفی می‌نمود. از سال‌ها پیش از صدور فرمان مشروطه، «قانون» تبدیل به چنان مفهوم بااهمیتی گشته بود که از یک سو متفکری آن را با مهمترین سند انقلاب فرانسه پیوند می‌داد و متفکری دیگر آن را نام روزنامه‌ای می‌نهاد که در آن به توضیح و تشریح اصول مهمی چون انسان‌گرایی (آدمیت)، آزادی‌خواهی، مساوات و قانون‌طلبی یعنی مهمترین آرمان‌های انقلاب فرانسه می‌پرداخت. شاید بتوان چنین اظهار داشت که آشنایی با انقلاب فرانسه در زمره مهمترین دلایلی بود که در کنار آشنایی با تحولات کشور عثمانی مفاهیم جدیدی چون قانون را وارد زبان فارسی و اندیشه سیاسی ایران آن زمان گردانید (بخشی زاده، ۱۳۹۱، ص ۵۵). علاوه بر متفکران و



روشنفکران، شخص شاه نیز در مواجهه و تمدن غرب عنان از دست می‌داد و هوای تمدن و مدنیت غربی در سر می‌پروراند. در مبحث قبل به سفرهای ناصرالدین شاه به فرنگ و دستاوردهای وی در عرصه قانون خواهی اشاره داشتیم، در حقیقت وی بعد از قتل امیرکبیر و صدارت اعتمادالدوله برای این که مبدا زمام کلیه امور مانند دوران امیرکبیر به دست اعتمادالدوله بیافتد، طریق استبداد پیش گرفت و نفوذ خود را بر دربار و درباریان افزود تا بدانجا که حکومت ایران به یک سلطنت استبدادی مطلق تبدیل گشت که در آن همه چیز و همه کس از شاه فرمان می‌بردند. با این وجود ناصرالدین شاه چون بدست میرزاتقی‌خان امیرکبیر تربیت گشته بود خود را بی تمایل به اصلاحات نشان نمی‌داد و در واقع اصلاحات دوران امیرکبیر و آشنایی ایرانیان با تمدن غرب در روحیه شاه نیز موثر واقع شده بود. علاوه بر همه این‌ها «سفرهای ناصرالدین شاه به اروپا و مطالعات در وضع حکومت کشورهای اروپا او را به ادامه اصلاحاتی که قبل از سفر به اروپا آغاز نموده بود ترغیب کرد. شاه ایران میل داشت دست به یک سلسله اصلاحات در امور اداری کشور بزند. اما مشاهده وضع کشورهای اروپا و ملاقات ناصرالدین شاه با امپراطوران روسیه و آلمان و اتریش، که در آن عصر، مظهر استبداد کامل و از مقتدرترین سلاطین عصر خود بودند این اندیشه را در شاه ایران به وجود آورد که چگونه و از چه راه می‌تواند قدرت سلطنت را هرچه بیشتر در سراسر کشور خود بسط دهد. ناصرالدین شاه که خود یک بار مورد توطئه و سوء قصد چند تن از طرفداران «باب» قرار گرفته و در سفر دوم خود به اروپا در برلین با سوء قصد نسبت به جان «گیوم اول» امپراطور آلمان مواجه شده بود به خیال خود، برای آنکه در پیچۀ اطمینانی برای رژیم استبداد مطلق خود به وجود آورد، ظاهراً از استبداد خویش کاست ...» (اکبری، محمدعلی، ص ۱۹۰، بخشی زاده، ۱۳۹۱) در حقیقت در آن زمان کشورهایی مانند روسیه، آلمان، اتریش و عثمانی به عنوان ممالکی با حکومت سلطنت مطلقه اما منتظم به قانون شناخته شده بودند که عدم تجاوز از تکالیف و دایره امور اختصاصی سلطان و تبعیت ایشان از قانون را به عنوان قدم اول در شیوه سلطنت داری منظم معرفی می‌نمودند. (اکبری، ۱۳۸۴ ص ۶۰). در این میان دولت عثمانی یکی از نمونه نظام‌های حکومتی بود که به عنوان کشوری با سلطنت مطلقه که «به واسطه استعمال و ترتیب قانون به ترتیبات عظیمه» نائل گشته بود، در همسایگی ایرانیان جلوه می‌نمود و بسیار مورد توجه ایرانیان قرار داشت. به گونه‌ای که برای مثال رساله تنظیمات ملکم خان به عنوان نخستین منبع استفاده از واژه قانون در معنای جدید، از لحاظ زمانی به گونه‌ای آشکار ملهم از جنبش تنظیمات معاصر در امپراطوری عثمانی بوده است (الگار، ۱۳۶۹، ص ۳۰). همچنین رویدادهایی که در آن کشور می‌گذشت حتی بر واژگان جاری در زبان فارسی نیز تاثیر می‌گذاشت، به حدی که در حقیقت «قاموس سیاسی فارسی در آن زمان از ترکی عثمانی» (الگار، ۱۳۶۹، ص ۲۸) گرفته می‌شد.

## ۲. تحلیل نظام قضائی ایران در آستانه مشروطه

بی شک یکی از مهمترین خواسته مشروطه‌خواهان تاسیس عدالتخانه بود. یعنی سازمان مستقل قضایی که همه مردم به طور مساوی در برابر آن قرار گیرند و از ظلمی که به آن‌ها وارد می‌شود دادخواهی کنند. مردم از یک سو شاهد نقض عدالت توسط محاکم شرعی و عرفی بودند و از سوی دیگر یا خود شخصا و یا توسط کتب و روزنامه‌ها با دنیای غرب و سایر کشورها و نظام قضایی آن‌ها آشنا می‌شدند. این تضاد این نظر را تقویت می‌کرد که «دغدغه پیشگامان نظری مشروطه "عدم کفایت احکام شرعی موجود" در رفع مشکلات ناشی از بی قانونی جامعه بود. همچنان که این عدم کفایت در مورد احکام عرفی آن زمان نیز جلوه می‌نمود؛ چرا که هیچ کدام از این قواعد و احکام، نظام حاکم موجود را حکومتی مبتنی بر قانون ننموده بودند» تا پیش از آشنایی با کشورهای غربی و سایر کشورهای مجاور، تنها امید برای تغییر وضعیت شورش علیه یک شاه و به روی آمدن یک پادشاه دیگر بود. اما با گشوده شدن چشم‌ها به مناظر جدید راه قبلی کنار گذاشته شد. اکنون دیگر حرف مردم یک کلام بود، قانون. به همین دلیل اولین و مهمترین خواسته مشروطه خواهان تاسیس عدالتخانه و عدلیه بود و بس. شاهد این مدعا متن اولین قانون اساسی ایران است. اکثر اصول این قانون اختصاص به مجلس، نمایندگان آن، چگونگی برگزاری انتخابات و ... دارد. به نظر مشروطه خواهان،

نبود قانون مشخص و همینطور عدلیه به معنای حقیقی آن، موجب عقب‌ماندگی مملکت بود و نه شخص شاه لذا راه‌هایی خود را در قانون و قانونگذاری جستجو کردند.

در آستانه مشروطه وضع رسیدگی به دعاوی و مسائل حقوقی تفاوتی با دوران پیش‌نداشت، هر چند در این دوره وزارتی به نام وزارت عدلیه تاسیس گشته بود، اما این نیز، مانند دارالشوری تنها اسم و ظاهری از دنیای جدید را یدک می‌کشید. دادخواهی به معنای واقعی آن آرزویی بود که تا زمان انقلاب مشروطه هیچگاه برآورده نشد. آن چه که بر اختلافات و اعمال حقوقی مردم حاکم بود عرف و احکام شرعی بود. اما از آنجا که «طبقه روحانی از رخنه فساد مصون نمانده و کم و بیش در این صنف و طبقه نیز، مانند طبقات دیگر حاکمه، افراد و عناصر ناصالح و احياناً خائن به دین و ملت راه یافته و با پشت هم اندازی و سازش با مقامات دولتی بر مسند قضا تکیه زده بودند» (الگار، ۱۳۶۹، ص ۳۶۱) قضاوت به درستی انجام نمی‌شد.

مهمترین اصول کیفری از جمله، اصل قانونی بودن جرم و مجازات، اصل مساوات در برابر قانون و ... به دلیل فقدان مقررات قانونی از پیش وضع شده، نقض می‌گشت. چنانکه «در یک ایالت یا شهرستان والی یا حکمران محل دزد قهار یا قاتل بی رحمی را با چند ضربه شلاق کیفر می‌داد و در شهرستان دیگر حاکم محل، کسی را که برای اولین بار بر اثر استیصال دست به دزدی زده بود دست و پا گوش و یا بینی می‌برد و گاهی یک سخن درشت و یا صراحت لهجه ی محکوم به شلاق منجر به اعدام وی می‌شد ...» (الگار، ۱۳۶۹، ص ۳۶۱). این دوگانگی و عدم رعایت اصل برابری همگان در برابر قانون و اصل قانونی بودن جرم و مجازات نه فقط از سوی حکومت بلکه در تصمیمات حاکمان شرعی نیز وجود داشت، چراکه تعقیب و مجازات اموری چون دزدی و قتل و ... تحت لوای احکام شرعی بود و این احکام شرعی بنا به سلیقه شخصی مجتهدان مجرا می‌گشت. «دعاوی حقوقی در محاکم شرع و نزد حاکم شرع، که با صلاحدید مقامات دولتی برگزیده می‌شدند، حل و فصل می‌شد و در مواردیکه سند کتبی با قرائن و امارات و شواهدی برای اثبات حقایق هیچیک از طرفین دعوی وجود نداشت حاکم شرع به قسم متوسل می‌شد و سوگند شرعی با تشریفات خاص در محضر حاکم شرع انجام می‌گرفت.» (الگار، ۱۳۶۹، ص ۳۶۱) آخوندزاده در خصوص وضعیت محاکم در ایالات چنین می‌آورد: «نه قانونی هست و نه نظامی و نه اختیار معینی. اگر کسی به کسی سیلی بزند مظلوم نمی‌داند که به کدام اختیار رجوع نماید. یکی نزد مجتهد می‌دود و دیگری به خدمت شیخ الاسلام می‌رود، یکی به امام جمعه شکایت می‌برد، دیگری به داروغه رجوع می‌کند، یکی به بیگلربیگی عارض می‌شود دیگری به در خانه شاهزاده تظلم می‌نماید. یک قانون معین و دستاویز هر کس موجود نیست تا بدانند وقتی که به کسی سیلی زده شده به کدام اختیار رجوع باید کرد. مقصر را بعضی جرمه می‌کنند، بعضی به چوبکاری مستحق می‌دانند، برخی عفو می‌نمایند» (آخوندزاده، ۱۳۶۴، ص ۴۱). قسمت اعظم دعاوی و اختلافاتی که در این دوران نزد شاه مطرح می‌شد، مربوط به همان شاهزادگان و اعیان و ملاکین بزرگ بود. اختلافات و دعاوی مربوط به حقوق افراد عادی غالباً به مجتهدان ارجاع می‌شد و یا خود افراد راساً به آن‌ها مراجعه می‌کردند. معمولاً مجتهد، هنگام رسیدگی مدعی‌علیه را برای رسیدگی دعوت می‌کرد و با حضور طرفین و براساس قواعد و دلایل شناخته شده در شریعت اسلام (اقرار، شهادت و سوگند) و بررسی مستندات طرفین، حل اختلاف می‌کرد. لیکن اگر مدعی‌علیه در محضر شرع حاضر نمی‌شد، حکم غیابی صادر می‌شد و این حکم غیابی سرآغاز فعالیت محکوم‌علیه برای لغو آن بود.

به طور کلی باید گفت در این دوران از یک سو، آیین دادرسی و تشریفات رسیدگی از قبل پیش‌بینی نشده بود و مقررات، تکلیف اصحاب دعوی را معین نمی‌کرد. قاعده فراغ دادرسی و امر محکوم بها و مرور زمان وجود نداشت، «از دیگر سو، درباره قوانین شرعی نیز، "اختلاف آراء علما ملت اسلامیه" که "مروج قانون شریعت بودند" و رشته احکام شرع را در دست داشتند، به حدی بود که "مطلقاً برای انتظام امور دولت و ملت، موثر و کافی و مفید فایده" نبود.» (زرگری نژاد، ۱۳۹۰، ص ۲۵۰)

مشکل بعدی نحوه اجرای حکم صادره بود. هر چند تعداد زیادی از اختلافات و دعاوی با سازش برای همیشه ختم می‌شد. اما در صورت عدم سازش امکان عملی شدن حکم تقریباً وجود نداشت. چراکه اجرای حکم کاملاً بستگی به حسن‌نیت فرد داشت و در صورتی که فرد به هر دلیلی مفاد حکم صادره را خلاف

عدالت می‌انگاشت از اجرای آن امتناع می‌کرد. مشکل تنها به اصحاب دعوا ختم نمی‌شد. در واقع همان احکام نیم بند شرعی هم حتی به فرض پذیرش از سوی اصحاب دعوا گاهی نمی‌توانست درست به اجرا در آید. «چرا که "آن مقررات تنها مادامی قابل اجرا بودند که با خواست شاه، درباریان و حکام در تعارض" قرار نمی‌گرفتند. به همین دلیل ایشان می‌توانستند به میل خود اموال هر کسی را چپاول کنند، یا بر اشخاص، خانواده‌ها یا کل شهرها "مجازات‌هایی روا دارند که در قانون شریعت مجاز شناخته نشده بود» (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ص ۱۱۵).

به دلیل عدم تفکیک قوای مجریه و قضاییه از یکدیگر حکام ولایت و رؤسای قبایل شخصاً به حل و فصل دعوی می‌پرداختند و مواردی را هم که جزء دعوی کوچک محسوب می‌شد به روحانیون مجتهد می‌سپردند، البته باتوجه به ضرر و نفع شخصی این وضعیت در مورد پادشاهان هم صدق می‌کرد. مثلاً پادشاه می‌توانست شخصاً کسی را که دیگری را کشته محکوم به مرگ کند و یا وی را ببخشد. علاوه بر پادشاه سایر نزدیکان شاه اعم از صاحب منصبان و مراجع هریک در محدوده خود در باب امور قضایی اعمال قدرت می‌کردند. فلذا در مواردی که پادشاه اظهار نظر و دخالتی نداشت آن‌ها اعمال نفوذ می‌نمودند و باز هم امیدی به احقاق حق مردم نبود. قضاوت مجتهدان و قضات شرع یا با مراجعه اختیاری طرفین دعوا و به طور خصوصی نزد آنها صورت می‌گرفت که این شکل از رسیدگی به داوری نزدیک است تا قضاوت در معنای متداول آن و گاه نیز شاه، به خواهش آنان مسوولیت قضایی حوزه‌ای یا شهری را به ایشان واگذار می‌کرد. در مواردی نیز شاه و یا حکام، برخی پرونده‌ها را به آنها ارجاع داده و یا درباره بعضی پرونده‌ها و دعوی استفتاء نموده و یا به عنوان مستشار کمک و همیاری می‌طلبیدند. (ویلسن، چارلز، ۱۳۶۶، ص ۱۸ - ۱۷) دستورالعمل حاکم در ایران، ضمیر منیر درباریان است که هرچه به مقتضای اراده و میل ایشان باشد، صحیح است و الا اجوف» (کرمانی ناظم الاسلام، ۱۳۶۲، ص ۱۷۲) و از سوی دیگر هر چند قرآن و متون فقهی معیار قضاوت محاکم شرع بودند لیکن از آن‌جا که تشخیص احکام و ادله اثبات در هر حال به عهده قاضی بود، احکام ناسخ و منسوخ زیادی صادر می‌شد. گاهی فرد محکوم، دعوی خود را نزد محکمه شرعی دیگر می‌برد و با گرفتن رای به نفع خود وضعیت پیچیده‌ای را ایجاد می‌کرد. همین موضوع بعدها موجبات ستیز و مشکلاتی میان طرفین دعوی و عدم پیشرفت و اجرای احکام شرعیه و در نهایت عدم احقاق حق، اجرای عدالت شد. این موضوع تنها به محاکم شرعی اختصاص نداشت. تا آن‌جا که مردم نه دیگر خواهان محاکم عرفی بودند و نه محاکم شرعی.

علاوه بر این «دو گانگی قواعد حاکم بر جامعه که یکی حوزه عرف و دیگری حوزه شرع را پوشش می‌داد، جدای از آنکه ویژگی مهم معین بودن قواعد را خدشه‌دار می‌ساخت، ویژگی‌های پیش‌بینی‌پذیری و قطعیت نوع رفتار حاکم و استمرار آن را نیز از بین می‌برد؛ چرا که هم خود قواعد عرف و شرع به صورتی منضبط و یک دست وجود نداشتند و هم به جهت "عدم استقرار قانون و استبداد اقوال دولت، تغییر و تبدیل و انحراف آراء اولیای دولت در احکام" دیده می‌شد.» (زرگری نژاد، ۱۳۹۰، ص ۱۴۶) عدم امکان استیناف به دلیل یک درجه‌ای بودن محاکم یکی دیگر از مشکلات مراجع بود. در مراجع یاد شده به دلایل زیر استیناف و شکایت از حکم و قراری که در مرحله رسیدگی نخستین صادر شده بود امکان نداشت:

الف- همه قضات، محاکم شرع خود را عالی و احکام صادره خویش را اعلا تصور می‌کردند. لذا ارجاع شکایت به محاکم و مقامات بالاتر جهت تجدیدنظر موضوعی کاملاً سالب انتفاع موضوع بود.

ب- نگارش و ثبت چگونگی رویداد مرافعه از بدو تا ختم محاکمه مرسوم نبود؛ تا بر مبنای آن چنانکه محکمه بالاتری هم می‌بود - پرونده به آن ارجاع داده شود.

شیخ هادی نجم‌آبادی در اثر خود از کیفیت عمل مقامات قضایی اعم از شرع و عرف، ناخرسندی و عدم رضایت خود را اعلام می‌دارد. در بخشی از این انتقادات چنین آمده است: "حال در این زمان ولأه و قضاء همی جز هم نفوس خود دیده نمی‌شود. لذا می‌بینی در نزد حکام دو نفر آسوده نمی‌شوند و در نزد قضاء می‌روند، عاقبت مایوس شده، بعد از خسارت کشیدن مراجعت می‌نمایند؛ یا از آنجا به جای دیگر می‌روند و

باز مایوس می‌شوند و خسارت ایشان زیاد، گاه می‌شود که سلطان در نصب حکام ملحوظ نظرش نفع رساندن به حاکم است نه آسودگی خلق" (نجم آبادی، ۱۳۱۲، ص ۱۳۸).

به طور کل می‌توان با توجه به حوادث بعدی نتیجه گرفت که نه محاکم شرعی و نه محاکم عرفی هیچ یک دادی از مردم نستانند. «چراکه هیچ یک از آنها نمی‌توانستند اعمال قدرت دولت را محدود و آن را به طور کلی پیش‌بینی پذیر سازند؛ چرا که تغییر آنها، بدون اطلاع قبلی بسته به هوس فرمان روا یا والی بود. و بدین ترتیب، "در صفحه روزگار، هیچ قانون شرعی و هیچ قرار عرفی نبود که در اقلیم ایران لگد کوب استبداد نشده باشد"» (ملکم خان، ۲۵۳۵ شماره ۱۲). بعلاوه «دوگانگی نظام حقوقی و قضایی (یعنی همان دادگاه‌های شرعی و عرفی) برای مدت‌های طولانی دوام آورده بود، به طوری که دیگر جزو ساخت سنتی درآمده بود و امید و امکان اینکه سلسله جناب تحول شود نداشت» (عنایت، حمید، ۱۳۹۲، ص ۲۸۷). فلذا امیدی به اصلاح وضع موجود نبود و بطن جامعه خبر از اتفاقی بزرگتر از اصلاح می‌داد. و آن بی شک ایجاد نظام حقوقی جدید بود.

عدم وجود یک نظام حقوقی مدون، فسادهای اقتصادی و سیاسی را بشدت در دستگاه دیوانی گسترش داده بود. با وجود این اوضاع و عدم وجود یک نظام حقوقی مدون، سخن از عدالت و نهادی بر ای رفع مظالم سخن‌گرافی بود. باید توجه داشت که پیش از تحقق نهضت قانون‌خواهی، یگانه نهاد اجرایی عدالت در میان مردم منحصرًا "در اختیار علما دینی بود و در نظام شرعی نیز هر مجتهدی احکام شرعی را انچنان تفسیر می‌کرد که مطابق میلش بود. همچنین اگرچه دادگاه‌های عرفی نیز در دوران قاجاریه تاسیس شدند، اما انچنان پیوندی با ساختار ناسالم حکومت خودکامه داشتند که اجرای قانون را غیرممکن نموده بود. مشروطه طلبان به درستی دریافته بودند که اجرای درست عدالت منوط است، به نظام حقوقی و نهاد مستقل از دولت و هیات دادرسانی که مستقل از منبع قدرت باشند. از این بابت مشروطه خواهان علاج درد را در آن دیدند که یک نظام حقوقی جدید را در عرصه عمل به بوجود آورند بنابراین «نمایندگان نخستین مجلس قانونگذاری، با تدوین مجموعه‌های حقوقی، حقوقی شرع را به حقوقی جدید تبدیل کردند.» (طباطبایی، سید جواد، ۱۳۸۶، ص ۶۵۷).

### نتیجه‌گیری

از منظر تاریخ اندیشه دگرگونی‌هایی که در دو سده پس از جنگ‌های ایران و روس تا جنبش مشروطه رخ داد بی شک کی از مهمترین دوره‌های تاریخی ایران در تکوین آگاهی جدید ایرانیان نقش اساسی دارد. جنبش مشروطه‌خواهی مردم ایران حادثه‌ای بی‌سابقه در تاریخ ایران بود از این رو کوشش برای تبیین مشروطیت ایران صرف توضیح واقعه‌ای تاریخی نیست- بلکه مشروطیت جایگاه بیداری ایرانیان بود- و تبیین منطق این بیداری نه تنها پرتوی بر دگرگونی‌های سده‌ای که به استقرار حکومت قانون منجر شد، می‌افکند، بلکه فهم معنای تحولات پس از آن نیز به نوعی وابسته به تلقی ما از مشروطیت است. بی گمان یکی از مهمترین مقاطع تاریخی ایران معاصر، عصر مشروطه است که در تکوین نظام حقوقی معاصر نقش عمده داشته است. قانون به عنوان مهمترین مفهوم دوران مشروطه در کنار سایر مفاهیم نوظهور همچون آزادی و برابری پازل تجدیدنشاسی ایران آن زمان را تکمیل می‌کند. پرداختن به مساله قانون‌خواهی در آستانه انقلاب مشروطه به مانند بررسی سایر رویدادهای تاریخی نیازمند تحقیق و تفحص در ابعاد مختلف آن دوره تاریخیست.

اصلی‌ترین پرسشی که در این میان مطرح می‌شود این است که چرا در آستانه مشروطه، ملت «قانون» را اصلی‌ترین خواسته خود می‌خوانند؟ و قاعدتاً ساده‌ترین پاسخ و البته کامل‌ترین آن، این است که «بی قانونی» ملت را به ستوه آورد، لذا دشمن اصلی خود را «بی قانونی» و ملجاء و گریز را در «قانون» و «قانون‌خواهی» دیدند ظلم و ستم گسترده حاکمان قاجار و گسترش بی حد و حصر بی قانونی و هرج و مرج، همچنین، تلاش‌های گسترده در عرصه فکر و اندیشه که با ارتباط ایرانیان با سایر کشورها آغاز شد و در نهایت اذهان را آماده یک دگرگونی عمیق اجتماعی ساخت. با بررسی تاریخ این دوره می‌توان میل به «قانون» و قانون‌خواهی را در دو عامل به وضوح مشاهده نمود. از یک طرف عدم وجود قانون و استبداد

حاکمان که آثار این بی قانونی از جمله عدم احقاق حقشان در محاکم مردم را به ستوه آورده بود و آن‌ها از هر طرف در پی قانون بودند و از طرف دیگر اندیشه ورزان ایرانی در آثار خود توجه زیادی را به قانون و قانون خواهی اختصاص داده بودند؛ به نحوی که حجم عظیمی از رسائل متفکران آن دوره به قانون و مفاهیم مرتبط با آن می‌پرداخت. در حقیقت ارتباط بین بی تربیتی امور دولتی و عدم رفاه و آسایش ملت به قدری وضوح داشت که مردم جز از طریق تنظیم امور دولت، خود را از بند ظلم و مستقر در رفاه و آسایش نمی‌دیدند. لذا تحدید حکومت از طریق تعیین وظایف و اختیارات آن و همچنین «تعیین ضوابط حاکم بر شهروندان» از طریق مشخص نمودن حوزه آزادی‌ها و حقوق آن‌ها همگی انتظاراتی بود که از یک قانون اساسی می‌رفت که مردم در پی آن بودند.

#### فهرست منابع

- ۱- آبادیان، حسین، مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه، تهران، نشر نی، ۱۳۷۴.
- ۲- آبادیان، حسین، بحران آگاهی و تکوین روشنفکری در ایران، تهران، انتشارات کویر، چ اول.
- ۳- آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، ترجمه‌ی احمد گل محمدی، محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۷.
- ۴- آجودانی، ماشاءالله، مشروطه ایرانی، تهران، نشر اختران، چ نهم، ۱۳۸۷.
- ۵- آخوندزاده، میرزافتحعلی، مکتوبات، مقدمه و تصحیح و تجدیدنظر م. صبحدل، بی جا، انتشارات مرد امروز، چ اول، ۱۳۶۴.
- ۶- آخوندزاده، میرزافتحعلی، مکتوبات و الفبای جدید، زیر نظر حمید محمدزاده، تبریز، نشر احیاء، ۱۳۶۴.
- ۷- آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، چ اول، تهران، نشر پیام، چ اول، ۲۵۳۵.
- ۸- آدمیت، فریدون، فکر آزادی و مقدمه‌ی نهضت مشروطیت، تهران: سخن، ۱۳۴۰.
- ۹- آدمیت، فریدون، امیرکبیر ایران، تهران، خوارزمی، چ پنجم، ۱۳۵۵.
- ۱۰- اصل، حجت الله، زندگی و اندیشه‌ی میرزا ملکم خان ناظم الدوله، تهران، نی، ۱۳۷۶.
- ۱۱- اصل، حجت الله؛ میرزاملکم خان ناظم الدوله و نظریه پردازی مدرنیته‌ی ایرانی، تهران، کویر، ۱۳۸۴.
- ۱۲- اکبری، محمدعلی، تبارشناسی هویت جدید ایرانی (عصر قاجار و پهلوی اول)، تهران، انتشارات روزنه ایران، چ اول، ۱۳۸۴.
- ۱۳- اکبری، محمدعلی، غرب در چشم و دل روشنفکر ایران، چالش‌های عصر مدرن در ایران عهد قاجار (مجموعه مقالات)، تهران، انتشارات روزنامه ایران، چ اول، ۱۳۸۴.
- ۱۴- اکبری، محمدعلی، چالش‌های عصر مدرن در ایران عهد قاجار، تهران، انتشارات روزنامه ایران، ۱۳۸۴.
- ۱۵- الگار، حامد، میرزاملکم خان، ترجمه جهانگیر عظماء، تهران، شرکت سهامی انتشار با همکاری انتشارات مدرس، چ اول، ۱۳۶۹.
- ۱۶- الگار، حامد، میرزا ملکم خان، ترجمه‌ی مرتضی عظیماء، بی‌جا، انتشارات مدرس، بی تا.
- ۱۷- بامداد، مهدی؛ تاریخ رجال ایران؛ جلد ۲؛ تهران؛ انتشارات زوار؛ ۱۳۴۷.
- ۱۸- بخشی زاده، فاطمه، ۱۳۹۱، مفهوم قانون نزد متفکرین عصر مشروطه، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق دانشگاه تهران.
- ۱۹- بخشی زاده، فاطمه، ۱۳۹۳، مفهوم قانون در عصر مشروطه، فصلنامه تحقیقات حقوقی، شماره ۶۸، ۱۳۹۳.
- ۲۰- حائری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت در ایران، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۴.
- ۲۱- راسخ، محمد، بنیاد نظری اصلاح نظام قانونگذاری، تهران، مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۳۸۴.
- ۲۲- روسو، ژان ژاک، قرارداد اجتماعی، ترجمه مرتضی کلانتریان، تهران، نشر آگه، ۱۳۸۰.
- ۲۳- زرگری نژاد، رسائل مشروطیت به روایت موافقان و مخالفان، ج اول، تهران، انتشارات موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، چ دوم، ۱۳۹۰.
- ۲۴- شمیم، علی اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران، انتشارات مدبر، چ ششم، ۱۳۷۴.
- ۲۵- طالبوف، عبدالرحیم بن ابوطالب، مسالک المحسنین، به کوشش باقر مومنی، تهران، ۱۳۴۷.
- ۲۶- طالبوف، عبدالرحیم بن ابوطالب، آزادی و سیاست، به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات سحر، ۱۳۵۷.
- ۲۷- طباطبائی، سیدجواد، تاملی درباره ایران، جلد دوم، نظریه حکومت قانون در ایران، تبریز، ستوده، چ اول، ۱۳۸۶.

- ۲۸- طباطبائی، سیدجواد، تاملی درباره ایران، جلد اول، مکتب تبریز ومبانی تجدد خواهی، تبریز، ستوده، چ اول، ۱۳۸۶.
- ۲۹- عنایت، حمید، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران، نشر خوارزمی، ۱۳۹۲.
- ۳۰- فراستخواه، مقصود، سنت قانون اساسی در ایران، (گفت و گو)، مجله بازتاب اندیشه ۲۲، ۱۳۸۰.
- ۳۱- قاضی، ابوالفضل، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، تهران، نشر میزان، چ سیزدهم، ۱۳۸۹.
- ۳۲- قاضی مرادی، حسن، ملکم خان نظریه‌پرداز نوسازی سیاسی در عصر مشروطه، تهران، کتاب آمه، ۱۳۸۹.
- ۳۳- قاضی مرادی، حسن، استبداد در ایران، تهران، نشر اختران، چ اول، ۱۳۸۰.
- ۳۴- کاتوزیان، ناصر، فلسفه حقوق، جلد ۳، منابع حقوق، شرکت سهامی انتشار، چاپ چهارم ۱۳۹۰.
- ۳۵- کاتوزیان، محمدعلی (همایون)، تضاد دولت و ملت (نظریه تاریخ و سیاست در ایران)، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر نی، چ هشتم، ۱۳۹۰.
- ۳۶- کاتوزیان، همایون، «انقلاب برای قانون»، ایران، جامعه کوتاه مدت، تهران، نشر نی، ۱۳۹۱.
- ۳۷- کاتوزیان، محمد علی، استبداد و دموکراسی و نهضت ملی، تهران، انتشارات مرکزی، چاپ سوم، ۱۳۷۲.
- ۳۸- کاشانی، میرزا سید حسن، مکالمه سیاح ایرانی با شخص هندی، انتشارات کویر، ۱۳۸۰.
- ۳۹- کرمانی، ناظم الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۹.
- ۴۰- کرمانی، ناظم الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، بخش دوم، به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، انتشارات آگاه، چاپ چهارم، ۱۳۶۲.
- ۴۱- کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، تهران، امیرکبیر، چاپ پانزدهم، ۱۳۶۹.
- ۴۲- مستشارالدوله، میرزایوسف خان تبریزی، رساله موسوم به یک کلمه، به اهتمام علیرضا دولتشاهی، تهران، نشر بال، ۱۳۸۶.
- ۴۳- مشروح مذاکرات مجلس اول شورای ملی، به کوشش غلامحسین میرزا صالح، تهران، انتشارات مازیار ۱۳۸۴.
- ۴۴- مرادخانی، فردین (۱۳۹۵)، خوانش حقوقی از انقلاب مشروطه ایران، تهران، میزان.
- ۴۵- مراغه‌ای، زین العابدین، سیاحت‌نامه‌ی ابراهیم بیگ، به کوشش محمد علی سپان لو، تهران، نشر اسفار، ۱۳۶۴.
- ۴۶- ملکم خان، مجموعه آثار میرزاملکم خان، گردآوری و مقدمه محمد محیط طباطبائی، برلین، نشر گردون، چ اول، ۱۳۸۹.
- ۴۷- ملکم خان، رساله‌های میرزا ملکم خان ناظم ادوله، گردآوری و مقدمه حجت اله اصیل، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱.
- ۴۸- ملکم خان، روزنامه قانون، تهران، موسسه انتشارات کویر، چاپ اول، ۲۵۳۵.
- ۴۹- مهدوی، محمد علی، ۱۳۸۶، چگونگی تکوین اندیشه‌ی حکومت قانون در ایران، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران
- ۵۰- نایینی، محمد حسین، تنبیه الامه و تنزیه المله؛ در اساس و اصول مشروطیت، با مقدمه و پاورقی سید محمود طالقانی، تهران، چاپخانه فرودسی، ۱۳۳۴.
- ۵۱- نجم آبادی، محمد هادی، تحریر العقلا، مطبوعه ارمغان، ۱۳۱۲.
- ۵۲- نورائی، فرشته، تحقیق در افکار میرزا ملکم خان ناظم الدوله، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چ اول، ۱۳۵۲.
- ۵۳- ویژه، محمدرضا، مبانی نظری و ساختار دولت حقوقی، تهران، انتشارات جنگل، ۱۳۹۰.
- ۵۴- ویلسن، چارلز، تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه، نشر طلوع، ۱۳۶۶.
- ۵۵- هارت، هربرت، مفهوم قانون، ترجمه محمد راسخ، نشر نی، ۱۳۸۹.
- ۵۶- هاشمی، سید محمد، حقوق اساسی، جلد دوم، نشر میزان، ۱۳۸۳.
- ۵۷- ...، خاطرات احتشام السلطنه، به کوشش محمد مهدی موسوی، تهران: نشر زوار، ۱۳۶۷.
- ۵۸- ...، رساله شیخ و شوخ، به کوشش احمد مجاهد، تهران، انتشارات روزنه، ۱۳۷۳.
- ب. مقالات**
- ۵۹- سلطانی، سید ناصر (۱۳۹۰)، مفهوم نمایندگی در مجلس اول، پژوهش‌های حقوقی، شماره ۱۹.
- ۶۰- سلطانی، سید ناصر (۱۳۹۱)، مفهوم برابری در مقابل قانون در متمم قانون اساسی مشروطیت، مطالعات حقوقی دانشگاه شیراز، شماره ۲.

- ۶۱- سلطانی، سید ناصر (۱۳۸۹)، مشروطیت و جدال فقیهان در مفهوم نمایندگی، مطالعات حقوقی دانشگاه شیراز.
- ۶۲- سلطانی، سید ناصر (۱۳۸۹)، سوگندهای سیاسی در دوران مشروطیت خواهی، اطلاعات سیاسی اقتصادی موسسه اطلاعات، شماره ۲۷۵ و ۲۷۶.
- ۶۳- سلطانی، سید ناصر (۱۳۸۸)، نقدی در مورد روش تدوین مذاکرات مجلس اول، نامه تاریخ پژوهان، انجمن تاریخ پژوهان، شماره ۱۹.
- ۶۴- راسخ، بخشی زاده، محمد، فاطمه (۱۳۹۲)، پیش زمینه مفهوم قانون در عصر مشروطه: از ملک الرقابی تا تنظیمات، حقوقی دادگستری، قوه قضاییه، شماره ۸۳.
- ۶۵- راسخ، بخشی زاده، محمد، فاطمه (۱۳۹۳)، مفهوم قانون در عصر مشروطه: نویسندگان متقدم، تحقیقات حقوقی، دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۶۸.
- ۶۶- راسخ، مرکز المیری، محمد، احمد (۱۳۹۱)، تبیین اصول تشریفاتی قانون گذاری، تحقیقات حقوقی، دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۹.
- ۶۷- مرادخانی، فردین (۱۳۹۴)، پیدایش مفهوم تفکیک قوا در انقلاب مشروطیت ایران، حقوقی دادگستری، قوه قضاییه، شماره ۹۲.
- ۶۸- مرادخانی، گرجی، فردین، علی اکبر (۱۳۹۲)، تکوین مفهوم قانون اساسی در انقلاب مشروطیت ایران، مطالعات حقوق خصوصی، دانشگاه تهران، شماره ۴.
- ۶۹- مرادخانی، زارعی، فردین، محمدحسین (۱۳۹۲)، آشنایی ایرانیان با مفهوم پارلمان در انقلاب مشروطه و مجلس اول، تحقیقات حقوقی، دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۱۲.

۷۰- Amir Arjomand, Said "Political Ethic and Public Law in the Early Qajar Period", in Religion and Society in Qajar Iran, Gleave, Robert (ed.), Routledge Curzon, ۲۰۰۵.

۷۱- Brown, E. G., The Press and Poetry of Modern Persia, Cambridge, ۱۹۱۴.

۷۲- Moshtaghi, Ramin, "Rule of Law in Iran", in Koetter/Schuppert Understanding of the Rule of Law in various Legal orders of the World, Rule of Law Working Paper Series Nr. ۱۱, Berlin, ۲۰۱۰, [http://wikis.fuberlin.de/display/SB projectrol/Home](http://wikis.fuberlin.de/display/SB+projectrol/Home).

۷۳- Sheikholeslami, Reza A. The Structure of Central Authority in Qajar Iran (۱۸۷۱-۱۸۹۶), USA: Scholars Press, ۱۹۹۷.